Vol. 13 | No. 3443 | Sat. Oct 24 . 2026 | شنبه ۲ آبان ۱۴۰۵ | ۱۳ جمادی‌الاول ۱۴۴۸ | سال سیزدهم | شماره ۳۴۴۳ | ۸ صفحه | قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

WWW.TAADOLNEWSPAPER.IR

تعادل

نیاز اقتصاد ایران

دلار	یورو	تمام‌سکه	شاخص بورس
--	--	--	--

جی‌پی مورگان از احتمال بازدهی بالاتر بیت‌کوین نسبت به سهام امریکا و طلا در طول یک دهه آینده خبر داد

ناکامی پادشاه ارزهای دیجیتال در صعود به ۸۵ هزار دلار

صفحه ۶

۸۵ درصد دانش‌آموزان کل کشور در مدارس دولتی تحصیل می‌کنند

بار آموزش بر دوش مدارس دولتی سهم توسعه برای غیردولتی‌ها

صفحه ۸

یادداشت-۱

حل معمای ناترازی انرژی ایران

علی شمس اردکانی

چرا بحران انرژی ایران فراتر از حساب‌وکتاب ریاضی است؟ مساله این است که ایران در میان اقیانوسی از سوخت‌های فسیلی و تابش سرشار خورشیدی، از چشم‌انداز خاموشی و ناترازی اضطراب دارد؛ بحرانی که به گفته کارشناسان، بیش از آنکه ریشه در کمبود منابع داشته باشد، معلول کلاف سردرگم اقتصاد سیاسی، قیمت‌گذاری دستوری و حکمرانی ناکارآمد انرژی است. طرح دوباره مساله انرژی از سوی چهره‌های باتجربه اقتصادی همواره فرصتی برای بازخوانی چالش‌های بنیادین اقتصاد ایران بوده است. اظهارات اخیر مسوولان رده بالای کشور پیرامون بحران انرژی، بار دیگر انگشت روی یکی از عمیق‌ترین زخم‌های ساختاری کشور گذاشته است: اینکه ایران با بحران انرژی مواجه است، اما مساله اصلی صرفا کمبود منابع نیست، بلکه مشکل، ترکیبی معیوب از مدیریت، تکنولوژی، اقتصاد و سیاستگذاری نادرست است. بر اساس آمارهای مطرح شده، مصرف روزانه بنزین کشور به مرز ۱۳۰ میلیون لیتر رسیده، در حالی که سقف تولید داخلی بین ۱۱۰ تا ۱۱۵ میلیون لیتر در نوسان است. این شکاف ۱۵ تا ۲۰ میلیون لیتری، دولت را ناگزیر به واردات و تحمل فشارهای سنگین مالی می‌کند. فروش سوخت با قیمت‌های به شدت یارانه‌ای و پایین‌تر از ارزش واقعی، کسری بودجه مزمن ایجاد می‌کند؛ کسری که در نهایت به افزایش پایه پولی، رشد نقدینگی و تشدید تورم دامن می‌زند تا یک چرخه معیوب و نابودگر شکل بگیرد. معتقدم یکی از نکات درخشان و واقع‌بینانه مسائل، واکاوی رفتار مردم در صف‌های طولانی پمپ‌بنزین است. برخلاف نگاه‌های دستوری و اخلاق‌مدارانه که شهروندان را به اسراف متهم می‌کنند، واقعیت این است که مردم در این صف‌ها رفتار غیرعقلانی ندارند؛ آنها بر اساس مقایسه «ارزش زمان خود» با «منفعت اقتصادی سوخت ارزان» تصمیم می‌گیرند. بنابراین با سرزنش، تنبیه یا برخورد پلیسی نمی‌توان مساله را حل کرد، بلکه درمان قطعی، اصلاح انگیزه‌های اقتصادی است. شخصا معتقدم برای این بن‌بست، راه‌حل‌های مشخصی باید ارایه کرد که در سه محور قابل تجمیع و بررسی است:

۱) کارت انرژی خانوار: انتقال یارانه انرژی از «خودرو» به «فرد یا خانوار» و اتصال آن به شبکه بانکی. در این مدل، خانواری که مصرف کمتری دارد، می‌تواند سهمیه مازاد خود را به دیگران منتقل کند یا بفروشد؛ طرحی که می‌تواند عدالت توزیعی را افزایش دهد.

۲) ظرفیت‌های خورشیدی و هاب انرژی: ایران از بهترین مناطق جهان برای انرژی خورشیدی است. به جای تمرکز بر تنش‌های منطقه‌ای یا برخورد با معلول‌ها (مانند قاچاق)، می‌توان با اصلاح قیمت‌ها، رویکرد تعاملی پیش گرفت و با فروش رسمی انرژی به کشورهایی نظیر افغانستان و ترکیه، ایران را به هاب انرژی منطقه تبدیل کرد.

۳) اصلاح مکانیسم قاچاق: اختلاف شدید قیمت داخلی و منطقه‌ای، قاچاق را به یک فعالیت پرسود تبدیل کرده است. اصلاح قیمتی همراه با ابزارهای جبرانی می‌تواند انگیزه سودآگرانه قاچاق را کور کند.

در عین حال لازم است نقدی بر ساده‌سازی‌های برخی تحلیل‌های ارایه شده هم داشته باشیم و آن اینکه با وجود قوت در تشخیص ناترازی و ارایه راهکارهای اقتصادی، برخی گزاره‌های این تحلیل نیازمند تعدیل و واکاوی دقیق‌تر است:

۱) رابطه پایه پولی و تورم: هر چند چاپ پول و کسری بودجه موتور محرک تورم است، اما تورم در ایران معلولی چندبعدی است. نرخ ارز، انتظارات تورمی، اختلال در زنجیره عرضه و شوک‌های ساختاری انرژی نیز سهم بزرگی در شکل‌دهی به تورم دارند و تقلیل آن صرفا به یک متغیر، تحلیلی ناقص است.

۲) تکنولوژی به تنهایی کافی نیست: این گزاره که «ایران مشکل انرژی ندارد، مشکل تکنولوژی دارد» بیش از حد ساده‌انگارانه است. چالش امروز صنعت انرژی ایران همزمان ترکیبی از کمبود شدید سرمایه‌گذاری، فرسودگی مفرط زیرساخت‌ها، ناکارآمدی شبکه انتقال، قیمت‌گذاری دستوری و محدودیت‌های مالی است.

۳) محدودیت‌های انرژی خورشیدی: توسعه انرژی خورشیدی راهبردی حیاتی است، اما به تنهایی همه چیز را حل نمی‌کند. مسائل مربوط به ذخیره‌سازی انرژی، پایداری شبکه و هزینه‌های بالای سرمایه‌گذاری اولیه موانعی جدی هستند که نیازمند برنامه‌ریزی کلانند.

نکته بنیادینی که در تحلیل‌های فنی و اقتصادی اغلب کمرنگ می‌ماند، مساله «حکمرانی اجتماعی» است. برخی مساله را عمدتا فنی و اقتصادی می‌بینند، در حالی که از نظر من بحران انرژی ایران بیش از هر چیز بحران اعتماد است. اگر بهترین و کارآمدترین راهکار اقتصادی نیز روی میز گذاشته شود، اما جامعه به کارآمدی، عدالت و شفافیت دولت باور نداشته باشد، اجرای آن با مقاومت شدید روبه‌رو خواهد شد. ریشه اضطراب مردم از ناترازی انرژی، ترس از آینده و بی‌اعتمادی است. اما تحلیل سیاسی و اجتماعی اجرای این راه‌حل‌ها نیازمند پیوست‌های اعتمادساز است. پرسش اصلی سیاستگذار امروز نباید صرفا این باشد که «راه‌حل اقتصادی چیست؟»، بلکه پرسش سرنوشت‌ساز این است: «چگونه می‌توان این راه‌حل را با کمترین هزینه اجتماعی و بیشترین سطح اعتماد عمومی به اجرا درآورد؟» در این باب در یادداشت‌های بعدی توضیحات تحلیلی ارایه خواهم کرد.

چرا فشار اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند جایگزین راه‌حل دیپلماتیک شود؟

از محاصره تا تأمین ارز

پس از ناکامی مذاکرات اسلام‌آباد و شکست تلاش‌ها برای دستیابی به توافقی پایدار میان ایران و امریکا، تقابل دو کشور وارد مرحله تازه‌ای شده است؛ مرحله‌ای که در آن واشنگتن تلاش می‌کند با گسترش فشارهای اقتصادی، محدود کردن مسیرهای تجاری و افزایش هزینه مبادلات خارجی ایران، تهران را به پذیرش خواسته‌های خود وادار کند. محاصره دریایی بنادر ایران، تشدید تحریم‌های مرتبط با نفت و نظام مالی و محدودیت‌های اعمال‌شده بر صنعت هوانوردی و پروازهای بین‌المللی ایران، اجزای مختلف این راهبرد را تشکیل می‌دهند. هدف اعلام‌شده این سیاست‌ها، افزایش فشار بر اقتصاد ایران و محدود کردن منابع درآمدی کشور است؛ با این امید که تشدید مشکلات اقتصادی و معیشتی، ایران را به تغییر محاسبات سیاسی خود وادار کند. با این حال، تجربه ماه‌های گذشته نشان می‌دهد که میان افزایش فشار اقتصادی و دستیابی به نتیجه سیاسی مطلوب برای واشنگتن، فاصله قابل توجهی وجود دارد. اقتصاد ایران از جنگ و محدودیت‌های تجاری آسیب دیده، فشار بر خانوارها افزایش یافته و بازار ارز نیز با نوسان روبرو بوده است؛ اما این واقعیت‌ها به خودی خود به معنای تحقق هدف نهایی امریکا یا فروپاشی اقتصاد ایران نیستند. اظهارات اخیر عبدالناصر همتی، رییس کل بانک مرکزی، درباره وضعیت ذخایر ارزی، روند تورم و برنامه دولت برای تأمین منابع مورد نیاز کشور، از جمله مواضع رسمی تهران در پاسخ به این فشارهاست. همتی تأکید کرده است که ذخایر ارزی ایران در وضعیت مناسبی قرار دارد و دو کشور می‌توانند نیازهای وارداتی خود را تا پایان دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ و حتی پس از آن تأمین کنند. او همچنین گفته است که پیش‌بینی امریکا درباره فروپاشی سریع اقتصاد ایران محقق نشده است. این اظهارات در شرایطی مطرح می‌شود که مساله اصلی همچنان پابرجاست: آیا محاصره اقتصادی می‌تواند به نتیجه سیاسی مورد نظر واشنگتن منجر شود یا ادامه این مسیر، هزینه‌های بیشتری برای دو طرف و اقتصاد منطقه ایجاد خواهد کرد؟ یکی از مهم‌ترین ابزارهای فشار امریکا، محدود کردن تردد دریایی مرتبط با بنادر ایران است. پس از ناکامی مذاکرات اسلام‌آباد در آوریل ۲۰۲۶، واشنگتن محاصره دریایی بنادر ایران را در دستور کار قرار داد. این محاصره پس از یک دوره توقف در ژوئن، در ماه ژوئیه از سر گرفته شد و بر اساس اعلام فرماندهی مرکزی امریکا، کشتی‌های ورودی به بنادر ایران و خروجی از آنها هدف محدودیت...

صفحه ۲ را بخوانید

افزایش سهم خودروهای گرانقیمت در ثبت سفارش‌ها هم‌زمان با توقف یک مسیر وارداتی

واردات خودرو در دوراهی لوکس‌ها و نیاز بازار

۷

«تعادل» وضعیت بازار سهام را بررسی می‌کند

بورس در دو مسیر متفاوت

بازار سهام این روزها شرایط متفاوتی را تجربه می‌کند و هر روز شاهد نوسان قابل توجه در بازار سهام هستیم. مساله اساسی اینجاست که با وجود منفی بودن بازار همچنان در برخی از روزها نقدینگی وارد بورس می‌شود و به عقیده کارشناسان این نقدینگی می‌تواند آینده‌ساز باشد، به‌نوعی این نقدینگی می‌تواند روند معاملات بورس را در میان‌مدت تغییر دهد. در هفته‌ای که گذشت وضعیت بازار سهام به گونه‌ای بود که شاخص کل بورس با افت حدود ۳ درصدی مواجه شد؛ اما در سوی دیگر...

صفحه ۴ را بخوانید

معمای حل‌نشده بازار مسکن

۳ میلیون خانه خالی میلیون‌ها مستأجر گرفتار

در شرایطی که افزایش قیمت مسکن، رشد اجاره‌بها و کاهش قدرت خرید، خانه‌دار شدن را برای بخش بزرگی از خانوارهای ایرانی به رویایی دور از دسترس تبدیل کرده است، آمارهای مطرح‌شده از وجود حدود ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار تا بیش از ۳ میلیون واحد مسکونی خالی در کشور حکایت دارند؛ تناقضی که نشان می‌دهد بحران مسکن را نمی‌توان صرفاً با کمبود ساخت‌وساز توضیح داد. از یک سو، متقاضیان در تأمین هزینه خرید یا اجاره خانه با محدودیت‌های جدی مواجه‌اند و از سوی دیگر، بخشی از واحدهای موجود، حتی در پروژه‌های مسکن حمایتی و شهرهای جدید، خالی مانده‌اند. در این میان اظهارات فرهاد بیضایی، کارشناس مسکن، درباره محدودیت عرضه زمین، پیامدهای مداخله دولت و ضرورت بازنگری...

صفحه ۵ را بخوانید

یادداشت-۲

بورس در تله تورم و حباب

بهمن فلاح

بازار سرمایه در سال‌های اخیر از نظر شاخص‌های اسمی رشد قابل توجهی را تجربه کرده است، اما این رشد به تنهایی نمی‌تواند معیار دقیقی برای ارزیابی عملکرد واقعی بورس باشد. شاخص کل بورس که در سال ۱۳۹۹ در محدوده دو میلیون و ۱۰۰ هزار واحد قرار داشت، اکنون به محدوده هشت میلیون و ۲۰۰ هزار واحد رسیده است. با این حال، برای ارزیابی میزان رشد واقعی بازار باید علاوه بر تغییرات شاخص، اثر تورم و افت ارزش پول ملی را نیز در نظر گرفت، چراکه افزایش شاخص به صورت ریالی لزوما به معنای افزایش واقعی ارزش سرمایه‌گذاری در بازار سهام نیست. در واقع، زمانی می‌توان از رشد واقعی بورس سخن گفت که بازدهی بازار در مقایسه با تورم نیز عملکرد مثبتی داشته باشد و بتواند از کاهش قدرت خرید سرمایه‌گذاران جلوگیری کند. از این منظر، بررسی وضعیت بازار سرمایه نشان می‌دهد که رشد اسمی شاخص‌ها تصویر کاملی از شرایط بورس ارایه نمی‌دهد و بخش قابل توجهی از شرکت‌ها و صنایع همچنان با عقب‌ماندگی نسبت به دوره اوج بازار در سال ۱۳۹۹ مواجه هستند. یکی از معیارهای مهم برای بررسی این عقب‌ماندگی، ارزش دلاری بازار سرمایه است. ارزش دلاری فعلی بازار، با وجود رشد شاخص کل در مقیاس ریالی، همچنان با سطح ارزش بازار در سال ۱۳۹۹ فاصله دارد. این مساله در شرایطی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که از آن زمان تاکنون تعداد قابل توجهی عرضه اولیه نیز در بازار سرمایه انجام شده و شرکت‌های جدیدی به جمع نمادهای بورسی اضافه شده‌اند؛ بنابراین صرف مقایسه عدد شاخص کل نمی‌تواند وضعیت واقعی بازار را به درستی نشان دهد و باید ارزش بازار، تورم و تغییرات تعداد شرکت‌های پذیرفته شده را نیز در ارزیابی عملکرد بورس لحاظ کرد. با این حال، عقب‌ماندگی شرکت‌ها از سقف‌های قبلی تنها به کاهش ارزش پول ملی یا شرایط کلی اقتصاد محدود نمی‌شود. بررسی وضعیت صنایع مختلف نشان می‌دهد که دو عامل مهم، یعنی قیمت‌گذاری دستوری و حباب‌های قیمتی شکل گرفته در سال ۱۳۹۹، نقش قابل توجهی در این وضعیت داشته‌اند. این دو عامل، هر کدام به شیوه‌ای متفاوت، موجب شده‌اند بخشی از شرکت‌ها نتوانند متناسب با شرایط اقتصادی رشد کنند و حتی در برخی موارد، با کاهش ارزش و افت سودآوری مواجه شوند. یکی از مهم‌ترین دلایل عقب‌ماندگی بخشی از صنایع بورسی، سیاست قیمت‌گذاری دستوری است. در پنج سال گذشته، بسیاری از شرکت‌ها و صنایع تحت تاثیر این سیاست قرار گرفته‌اند؛ سیاستی که در شرایط تورمی، فشار قابل توجهی بر حاشیه سود بنگاه‌های اقتصادی وارد کرده است. زمانی که هزینه مواد اولیه، دستمزد، انرژی و سایر نهاده‌های تولید افزایش پیدا می‌کند، اما شرکت امکان تعدیل متناسب قیمت فروش محصولات خود را ندارد، فاصله میان بهای تمام‌شده و درآمد حاصل از فروش کاهش می‌یابد. تداوم چنین شرایطی می‌تواند حاشیه سود شرکت‌ها را به شدت محدود کند و در نهایت، برخی بنگاه‌ها را به سمت زیاندهی سوق دهد. طبیعی است شرکتی که بازیان‌های سنگین مواجه شده و چشم‌انداز روشنی برای بازگشت به سودآوری ندارد، نمی‌تواند به اندازه شرکت‌های سودآور مورد توجه سرمایه‌گذاران قرار بگیرد. در چنین شرایطی، حتی اگر ارزش دارایی‌های یک شرکت بالا باشد، ضعف در عملکرد عملیاتی و نبود چشم‌انداز مناسب سودآوری می‌تواند مانعی جدی برای رشد قیمت سهام آن ایجاد کند. صنعت خودرو یکی از نمونه‌های قابل توجه در این زمینه است. قیمت‌گذاری دستوری در این صنعت باعث شده است شرکت‌ها با چالش‌های جدی در زمینه سودآوری مواجه شوند. در کنار خودرو، صنایع دیگری نیز از این سیاست تاثیر پذیرفته‌اند و افزایش هزینه‌های تولید در کنار محدودیت‌های مربوط به قیمت فروش، شرایط دشواری برای آنها ایجاد کرده است. زمانی که مشکلات ساختاری این صنایع برطرف نشود و شرکت‌ها نتوانند به سودآوری پایدار بازگردند، نمی‌توان انتظار داشت که صرفا به دلیل رشد اسمی شاخص کل، قیمت آنها نیز به سقف‌های قبلی بازگردد. عامل مهم دیگر در عقب‌ماندگی بخشی از بازار سرمایه، حباب‌های قیمتی شکل گرفته در سال ۱۳۹۹ است. در آن دوره، برخی از سهام با ارزش‌گذاری‌های بسیار بالا معامله می‌شدند و نسبت قیمت به سود یا P/E تعدادی از شرکت‌ها به محدوده ۴۰ واحد و حتی بیشتر می‌رسید. چنین ارزش‌گذاری‌هایی در بسیاری از موارد با وضعیت بنیادی شرکت‌ها و ظرفیت واقعی سودآوری آنها تناسب نداشت. در کنار شرایط حاکم بر بازار، رفتارهای هیجانی و تحرکات برخی بازیگران غیررسمی، به‌ویژه در سهام کوچک و نمادهای بازیگر محور، به شکل‌گیری حباب‌های قیمتی دامن زد. در نتیجه، قیمت برخی سهام از ارزش‌های قابل توجیه فاصله گرفت و پس از ترکیدن حباب‌ها، این نمادها افت قابل توجهی را تجربه کردند. بخشی از این شرکت‌ها حتی پس از گذشت چند سال نیز نتوانسته‌اند به سقف‌های قیمتی سال ۱۳۹۹ بازگردند. البته بازنگشتن قیمت یک سهم به سقف تاریخی به خودی خود به معنای ارزندگی آن سهم در گذشته یا ضرورت رشد مجدد آن در آینده نیست. ممکن است یک سهم در دوره‌ای با قیمت‌هایی بسیار بالاتر از ارزش بنیادی خود معامله شده باشد و پس از اصلاح، به محدوده‌ای نزدیک‌تر به ارزش واقعی خود برسد. در چنین شرایطی، مقایسه قیمت فعلی با سقف تاریخی، بدون توجه به وضعیت سودآوری و ارزش‌گذاری شرکت، نمی‌تواند مبنای مناسبی برای تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاری باشد. این مساله در برخی شرکت‌های کوچک ساختمانی نیز قابل مشاهده است. باوجود برخورداری بعضی از این شرکت‌ها از دارایی‌های قابل توجه، آثار حباب‌های قیمتی گذشته همچنان بر نگاه سرمایه‌گذاران به این گروه سایه انداخته است. در نتیجه، صنعت ساختمان نیز با نوعی عقب‌ماندگی مواجه شده و اقبال گسترده‌ای که بتواند ارزش سهام شرکت‌های این صنعت را به شکل معناداری افزایش دهد، در بسیاری از نمادها شکل نگرفته است. در برخی دیگر از صنایع نیز تجربه حباب‌های سنگین گذشته باعث شده است سرمایه‌گذاران با احتیاط بیشتری به نمادها نگاه کنند. این بی‌اعتمادی می‌تواند از یک سهم فراتر برود و بر ارزیابی سرمایه‌گذاران از کل صنعت اثر بگذارد. به همین دلیل، بخشی از عقب‌ماندگی فعلی بازار را باید در ترکیب دو عامل جست‌وجو کرد...

ادامه در صفحه ۳

یادداشت-۳

بازار نفت در چنگال ریسک‌های ژئوپولیتیک

محمدرضا منجذب

اگر هنوز تصور می‌کنید قیمت‌گذاری در بازار جهانی نفت بر اساس فرمول‌های کلاسیک عرضه و تقاضا پیش می‌رود، باید این فرض را به دور بریزید؛ امروز بازار انرژی از مرز معادلات ریاضی عبور کرده و در مارپیچ خطرناک تنش‌های ژئوپولیتیک، فروپاشی ضربه‌گیرها و جهش‌های بی‌سابقه هزینه لجستیک گرفتار شده است. بازار جهانی انرژی وارد عصر تازه‌ای از شکنندگی ساختاری شده است؛ عصری که در آن مدل‌های کلاسیک اقتصادی و کتاب‌های دانشگاهی دیگر پاسخگوی تحلیل نوسانات قیمت نفت نیستند. لازم است پیرامون دگرگونی‌های بنیادین بازار نفت، زنگ خطری جدی را به صدا درآورد: ما دیگر در شرایط عادی اقتصادی قرار نداریم، بلکه کل ساختار انرژی جهان بدون «تور ایمنی» در حال پرواز است. کاهش سطح ذخایر راهبردی نفت امریکا به پایین‌ترین میزان از سال ۱۹۸۲ (که با سطح فعلی ذخایر برابری می‌کند) نشان می‌دهد که سیستم دفاعی بازار تا چه حد تخلیه شده است. وقتی این ذخایر به آستانه‌های روانی خود می‌رسند، خریداران در کشورهای صنعتی دچار هراس ساختاری می‌شوند؛ این نخستین نشانه از بازاری است که سپر حفاظتی خود را از دست داده و با کوچک‌ترین تکانه، واکنش‌های زنجیره‌ای شدیدی بروز می‌دهد.

بخش اول: ضربه‌گیرهای گمشده و سقوط شبکه‌های ایمنی سنتی: برای درک وضعیت کنونی، باید دید چرا شبکه‌های ایمنی سنتی بازار از کار افتاده‌اند. روزگاری نفت شیل امریکا نقش یک ضربه‌گیر قدرتمند را بازی می‌کرد؛ هرگاه قیمت نفت صعودی می‌شد، تولیدکنندگان شیل در عرض چند هفته واکنش نشان داده و با افزایش عرضه، قیمت‌ها را تعدیل می‌کردند. اما امروز این مکانیسم خودکار عملاً فلج شده است. تولیدکنندگان امریکایی به‌جای توسعه شتاب‌زده، روی «انضباط سرمایه» تمرکز کرده‌اند و از سوی دیگر، بندهای زنجیره تأمین دست و پای آنها را بسته است. در این میان، اوپک پلاس نیز دیگر توان تثبیت کنندگی گذشته را ندارد. سهمیه‌های افزایشی تولید اغلب در حد اعدادی روی کاغذ باقی می‌مانند؛ چرا که گلوگاه‌های حمل‌ونقل و زیرساخت‌های فیزیکی اجازه جابه‌جایی واقعی حجم نفت را نمی‌دهند. بازار باهوش‌تر از این حرف‌هاست و اعداد روی کاغذ را نادیده می‌گیرد تا قیمت‌ها صرفاً بر اساس «ریسک واقعی اختلال در عرضه» تنظیم شوند.

بخش دوم: شریان‌های مسدود شده و کابوس لجستیک: بحران لجستیک جهانی، زوایای تازه‌ای از شکنندگی را عیان کرده است. وقتی تنگه‌های استراتژیک مانند هرمز و باب‌المندب دچار اختلال می‌شوند، مسیرهای سنتی کشتیرانی به روی نفتکش‌ها بسته می‌شود. اجبار نفتکش‌ها به دور زدن قاره آفریقا و گذر از «دماغه امید نیک»، زمان سفر دریایی از آسیا به اروپا را بین ۱۰ تا ۱۴ روز افزایش می‌دهد. این تاخیر ساده نیست، بلکه بخش عظیمی از ناوگان جهانی را زمینگیر کرده و ظرفیت ترانزیت را می‌بلعد. نتیجه این کابوس لجستیکی، پرشی وحشتناک در هزینه‌های حمل‌ونقل بوده است. میانگین جهانی کرایه حمل از حدود ۴ دلار سال گذشته، اکنون به ۳۰ دلار به ازای هر بشکه رسیده و در مسیرهای کلیدی خاورمیانه از مرز ۳۵ دلار نیز عبور کرده است. این فشار خرد کننده بر حاشیه سود پالایشگاه‌ها، قیمت‌های کوتاه‌مدت را دیکته می‌کند. افزون بر این، کمبود ساختاری فرآورده‌های میانی نظیر گازوییل و نفت گرمایشی در مناطق کلیدی جهان، به‌خودی خود به موتور محرکی برای پایداری قیمت بالا تبدیل شده است.

بخش سوم: جهش مالی و بازیگران کلان اقتصاد: ژئوپولیتیک حتی قوانین سنتی بازارهای مالی را هم وارونه کرده است. بر اساس تئوری‌های کلاسیک، تقویت دلار امریکا باید به کاهش قیمت نفت بینجامد؛ اما در دوره‌های هراس شدید ژئوپولیتیک، این رابطه نقض می‌شود. سرمایه‌گذاران از ترس بحران، دارایی‌های خود را به سمت دلار امن هدایت می‌کنند و همزمان، بیم از قطع عرضه، قیمت نفت را بالانگه می‌دارد. صعود همزمان دلار و نفت، پدیده‌ای استثنایی در بحران‌های مدرن است. در این پازل پیچیده، نقش سیاست‌های کلان اقتصادی و سیاست‌گذاری‌های دولتی را نباید نادیده گرفت:

۱) نقش چین: به عنوان بزرگ‌ترین وارد کننده نفت، قطب نمای تقاضا محسوب می‌شود و نوسانات قیمت نفت غالباً با چرخه رشد ۱۲ ماهه این کشور را دنبال می‌کند.

۲) سیاست‌های فدرال رزرو: تغییرات نرخ بهره و مدیریت نقدینگی دلار، به‌صورت غیرمستقیم اهرم‌های مالی بازار را جابه‌جا می‌کند.

۳) تحریم‌ها و ناوگان سایه: شدت اجرای تحریم‌ها علیه کشورهایی مانند ایران و روسیه، تعیین‌کننده حجم نفت پنهانی است که به بازار راه می‌یابد. تصمیمات ناگهانی درباره معافیت‌های تحریمی یا برخورد با ناوگان سایه، حکم کارتی پیش‌بینی‌ناپذیر را دارد که هر لحظه می‌تواند روند قیمت‌ها را زیرورو کند.

بخش چهارم: آزمون استرس نهایی و آسیب‌پذیری لایه‌ها: وقتی تمام پازل‌ها را کنار هم می‌گذاریم، تصویری نگران‌کننده پدیدار می‌شود: سیستمی که لایه لایه آسیب دیده است. ذخایر راهبردی ته کشیده، نفت شیل واکنش‌پذیری خود را از دست داده، شریان‌های ترانزیت مسدود شده، هزینه حمل‌ونقل به ۳۵ دلار رسیده، قوانین مالی دچار جهش ساختاری شده و نوسانات تحریمی به اوج رسیده است. این انباشت آسیب‌پذیری‌ها به این معناست که کوچک‌ترین جرقه ژئوپولیتیک می‌توان آتشی مهارناشدنی در بازار انرژی به پا کند. نهایتا اینکه بازار جهانی نفت دیگر بازاری بر پایه مکانیزم‌های ساده عرضه و تقاضا نیست؛ بلکه میدان مین ژئوپولیتیک و انباشت ریسک‌های ساختاری است. پرسش بنیادینی که پیش روی تحلیلگران اقتصاد سیاسی قرار دارد این است: وقتی تمام ضربه‌گیرهای سنتی از دست رفته‌اند و پرواز اقتصاد جهانی بدون تور ایمنی ادامه دارد، سقوط دومینوی بعدی بحران ژئوپولیتیک چه تاوان سنگینی برای اقتصاد کلان جهان به همراه خواهد داشت؟ دنیای جدید انرژی، دنیایی به‌شدت شکننده، پیش‌بینی‌ناپذیر و پرهزینه است.

یادداشت-۴

خطر تشدید رکود و تورم

سهراب دل‌انگیزان

واقعیت این است که در شرایط کنونی، ایران توانسته است یکی از نقاط ضعف امریکا را شناسایی کند و از این طریق به آن آسیب وارد کند. ایران همچنین تا حدودی در مدیریت تنگه هرمز نقش پیدا کرده است؛ البته نمی‌توان گفت که مدیریت ۱۰۰ درصدی تنگه را در اختیار گرفته، اما در این زمینه تاثیر گذار بوده است. امریکا نیز تاکنون با مشکلاتی مواجه شده، اما توانسته است در تنگه هرمز برای ایران محدودیت ایجاد کند، جلوی حرکت کشتی‌های ایرانی را بگیرد و تحریم دریایی گسترده‌ای علیه کشور اعمال کند. اگر بخواهیم با این نگاه به موضوع توجه کنیم که وضع موجود باید بدون تغییر حفظ شود، باید بدانیم که تداوم این وضعیت می‌تواند به افزایش بیشتر تورم، تشدید رکود، گسترش بیکاری، از دست رفتن فرصت‌های اقتصادی و حتی ایجاد دشمنان جدید برای ایران منجر شود. آنچه اهمیت دارد، این است که بتوانیم تغییر موقعیت خود را از طریق یک تغییر جایگاه راهبردی، به ورود به یک بازی جدید تبدیل کنیم که در آن، بازیگران منطقه‌ای نیز وارد الگوی همکاری شوند و همکاری با ایران برای آنها منفعت داشته باشد. در چنین شرایطی، کشورهای منطقه می‌توانند حضور و نقش ایران را به رسمیت بشناسند و همزمان، فشارهای وارد شده بر کشور کاهش یابد.

◄ تنش‌زدایی منطقه‌ای راه کاهش نااطمینانی در اقتصاد ایران

منظور از این تغییر، تنش‌زدایی در منطقه است؛ یعنی بدون ایجاد تنش با همسایگان، بتوانیم روابط خود را به سمت کاهش اختلاف‌ها و افزایش همکاری‌ها هدایت کنیم تا در برابر فشارهای بیرونی، از ظرفیت بیشتری برخوردار باشیم. از نگاه من، امریکا مهم‌ترین قدرت بیرون از منطقه و اسراییل نیز از بازیگران اصلی این تقابل است. تا زمانی که نتوانیم چنین تغییری ایجاد کنیم، به نظر می‌رسد نااطمینانی همچنان بر اقتصاد ایران سایه خواهد انداخت. یکی از بزرگ‌ترین مشکلات اقتصاد کشور، همین تسلط و استیلای نااطمینانی شدید بر تصمیم‌گیری‌ها و فعالیت‌های اقتصادی است. هر اندازه بتوانیم تنش‌ها را با همسایگان کاهش دهیم، پیمان‌های مشترک تعریف کنیم و چارچوب‌های همکاری منطقه‌ای را گسترش دهیم، امکان بیشتری برای کاهش این نااطمینانی خواهیم داشت. برای نمونه، ما در پیمان‌های منطقه‌ای، از جمله پیمان همکاری‌های اقتصادی اکو، در کنار کشورهایی مانند پاکستان حضور داریم. در عین حال، برخی کشورهای عضو این چارچوب‌ها با عربستان نیز همکاری می‌کنند. این پرسش مطرح است که چرا نباید برای گسترش همکاری‌های منطقه‌ای، زمینه حضور و مشارکت کشورهای بیشتری را فراهم کنیم و پیمان‌های خود را به گونه‌ای تنظیم کنیم که ظرفیت تنش‌زدایی افزایش یابد؟ کشورهای منطقه تا حدودی قدرت و توان ایران را پذیرفته‌اند و مشاهده کرده‌اند که کشور می‌تواند در معادلات منطقه‌ای نقش‌آفرینی کند. این ظرفیت باید به فرصتی برای گسترش همکاری تبدیل شود تا بتوانیم فضای تنفس اقتصادی بیشتری ایجاد کنیم و از شدت نااطمینانی بکاهیم.

ادامه در صفحه ۳